

هو العليم

حاکمیت، عدالت و عملکرد امیر المؤمنین علیہ  
السلام

شرح دعای ابو حمزہ ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۱

- مجلس دوم

بیانات

آیت اللہ حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

حُجَّتِي يَا اللَّهُ فِي جُرَاتِي عَلَى مَسْئَلَتِكَ مَعَ اتْيَانِي مَا  
تَكَرَّهُ جُودُكَ وَ كَرَمُكَ، وَ عُدَّتِي فِي شِدَّتِي مَعَ قِلَّةِ حَيَاتِي  
رَافَتُكَ وَ رَحْمَتُكَ

حجت و پیشبرنده من ای خدا در جرأت و در  
همت و اهتمام و پافشاری بر سؤالی که دارم نسبت  
به تو و درخواستی که نسبت به تو دارم، آن چه که  
مرا به پیش می برد و باعث می شود و دلیل من است،  
در عین گناهایی که انجام می دهم و عصیانی که  
می کنم و آن چه را که بر خلاف رضای تو است و  
موجب کراهت تو است انجام می دهم همان بخشش  
تو و بزرگواری تو است، بخشش نه به معنای مغفرت  
بلکه به معنای جود و به معنای عطا، اعطاء عطا این  
مسئله است.

آن بخشش بی نهایت تو و جود و سخاء تو در اعطاء مواهب و کرامت و بزرگواری تو هر دو ضمیمتاً موجب شده است که من با وجود عصیانی که دارم و خلاف رضای تو را انجام می‌دهم در عین حال جرأت داشته باشم و به سمت تو بیایم و درخواستم را از تو بکنم و به سمت کسی دیگری نروم، این مسئله هر دو ضمیمه شده است.

حافظ یک شعری دارد خیلی شعر قشنگی است  
الآن یکدفعه به ذهنم آمد که می‌فرماید:

حسنت به اتفاق ملاححت جهان گرفت \*\*\* آری به  
اتفاق جهان می‌توان گرفت

خیلی شعر زیبایی است او هم در همین زمینه و در همین راستا این بیان خود را عرضه می‌دارد، بعضی‌ها زیبا هستند ولی بانمک نیستند بانمک بودن یک جاذبه دیگری دارد یک جذب خاصی دارد بعضی‌ها بانمک هستند و زیبا نیستند حافظ می‌خواهد بگوید این محبوب من و معشوق من می‌خواهد بفرماید، دوباره ما گفتیم می‌خواهد بگوید، استغفرالله، یک روز پیش مرحوم آقا بودیم

در بیمارستان گفتم حافظ می گوید گفتند: چی گفتی  
آقا؟ حافظ می فرماید! ما دیگر بنا گذاشتیم که این  
طور بگوییم ولی خب دیگر از نفس و جهالت ما  
گاهی خلاف ادب، جسارت می کنیم حافظ  
علیه الرّحمة می فرماید که این محبوب من و معشوق  
من هر دو حیثیت جذب را با هم دارد هم زیبایی دارد  
و هم ملاحظت دارد و هر دوی اینها را با هم جمع  
کرده و هیچ نقطه ضعفی از این نظر در سیمای او  
نیست، در سیمای او وجود ندارد که این اشاره به  
اسراری است دیگر ...

در این جا امام سجّاد علیه السّلام می فرمایند: این  
جود که به معنای سخا و بخشش است به اتّفاق  
کرامت ممکن است یکی سخا داشته باشد بخشش  
او زیاد باشد، دست بده داشته باشد، هر کسی می آید  
دم منزل او دست خالی برنگردد، ولی آن کرامت  
لازمه عفو و اغماض را ندارد، اگر شخصی به او بدی  
کند راهش ندهد خب حق هم دارد، دلیل ندارد یک  
شخصی به یکی بدی کرده حالا توقع این هم داشته  
باشد و دو قرت ونیم او هم باقی باشد! نه، افراد  
مستمندی را ببیند، دوستانش را ببیند، قوم و خویش

خودش را ببیند و بخشش داشته باشد ولی نسبت به افرادی که به او بدی کردند نسبت به آنها ترتیب اثر ندهد و کاری نکند، ولی این جا علاوه بر جود و سخا، کرامت را هم امام سجاد ضمیمه کرده، عرضه می‌دارد خدایا تو علاوه بر جود و بخشش که

بسیط زمین سفره عام اوست \*\*\* بر این خان یغما  
چه دشمن چه دوست

علاوه بر این، دشمنت را داری می‌آوری. سخا و بخشش به معنای حیثیت مقابل که کرامت باشد نیست، بلکه برای خودش یک صفت خاصی است که در بعضی‌ها هست و در بعضی‌ها نیست، ولی مسئله کرامت یک مسئله دیگری است، یعنی آن مناعت طبع، آن علو روح، آن سعه صدر، سعه صدر که تحمل می‌کند و خطاها را به حساب نمی‌آورد و ما هم مشاهده می‌کنیم، ما هم مشاهده می‌کنیم که این همه افراد هستند در دنیا که اینها در مقام عصیان پروردگار هستند ولی خدا نانشان را قطع نمی‌کند، روزی اینها را قطع نمی‌کند، روزی آنها را دارد می‌دهد و زندگانشان را دارند می‌کند و به اینها در

این حیات دنیا مهلت دارد می‌دهد و خدا خدایی است که هم خدای دوستان است هم خدای دشمنان و هر دو را به یک سنخ در این دنیا حرکت می‌دهد، نسبت به حیات دنیوی به یک منوال هر دوی اینها از این نعمت حیات بهره‌مند هستند چه بسا اینها مثلاً سالمتر هم باشند، از نظر بهداشت، از نظر سلامت، از نظر صحّت، از نظر رفاه، آسایش، امنیت و سایر امور، ولی دشمن خدا هستند، دشمن رضای خدا هستند، دشمن طریق هستند، معاندت می‌کنند، خدا به اینها کاری ندارد به اینها از این نقطه نظر توجهی ندارد و کم نمی‌شود از آن سفره او و از آن خان انعام او کم نمی‌شود، حالا این عده هم بر سر سفره او بنشینند بر سر سفره او بنشینند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام حاکم اسلام بود، خلیفه مسلمین بود حاکم اسلام بود و حکم را در ممالک اسلامی اجرا می‌نمود حکم خدا را اجرا می‌نمود، اجرا می‌کرد برای او از نقطه نظر اجراء حکم خدا و حقّ حیات در حکومت او افراد فرق نمی‌کردند هیچ تفاوتی نداشتند هر کسی آن حصّه‌ای را که داشت از حیات و از غنائم و از بیت المال به او می‌داد بین

یهودی و غیریهودی فرق نمی گذاشت، بین افراد  
مسلمان فرق نمی گذاشت، بین غنی و فقیر فرق  
نمی گذاشت بین کسی که مخالف او بود و موافق او  
بود فرق نمی گذاشت، تو هم بیا بگیر حصه خودت  
را، شما هم بیایید بگیرید. هر دو بیا بگیر تا وقتی که  
مخالف اعلان جهاد، اعلان حرب و مقابله نمی کرد و  
شمشیر بیرون نمی کشید کاری نداشت حضرت با او،  
مخالفی باش، به من چه مربوط است؟ ما که کاری به  
تو نداریم، تو را که در قبر ما نمی خوابانند و ما را در  
قبر تو نمی خوابانند روز قیامت که پرونده تو را به  
دست من نمی دهند، ما هر کدام پرونده خود را داریم  
و حساب هم بر خدا است، یعدّب من یشاء و یعفو  
عن من یشاء و این مسئله را همه اقرار می کردند، به  
حرف هم نبود.

آیا داریم کسانی که بیایند و امیرالمؤمنین را مورد  
شماتت قرار دهند و در قضاوت تاریخ بگویند که او  
بین خودی و بین غیرخودی تفاوت قائل می شد؟ اگر  
هست بیاید بگوید، چه شخصی بوده که آمده در  
کوفه، در مدینه یک همچین حرفی زده و گفته که

علی بین ماها فرق می گذاشت؟! بلکه به عکس بوده،  
 به عکس بوده از این نقطه نظر، مسئله جای انکار  
 نبوده، تا جایی که جورج جراردق مسیحی می گوید،  
 ببخشید جاهز هست، جاهز که از علمای معروف  
 اهل تسنن است می گوید: **قُتِلَ عَلِيٌّ فِي مِحْرَابٍ عِبَادَتِهِ**  
**لِشِدِّي عَدْلِهِ** این قدر این عادل بود که به خاطر شدت  
 عدالتش او را کشتند، یعنی در عدالت افراط می کرد،  
 در اجرای عدالت علی افراط می کرد، در این حدّ بود.  
 یک عده از یمن آمدند ده نفر بودند جریانش  
 مفصل است، یکی از خودشان را که از همه خوش  
 سخن تر و بلیغ تر و خوش بیان تر بود، از این ده نفر  
 انتخاب کردند و آمد و خطابه ای خواند در مدح و  
 مناقب امیرالمؤمنین که تو چه هستی و چه هستی ...  
 خلیفه رسول خدا هستی و چه هستی، وقتی که تمام  
 شد حضرت یک نگاهی به او کردند و فرمودند: **اريدُ**  
**حَيَاتَهُ وَ يَرِيدُ قَتْلِي كِي؟** چند سال هنوز مانده به  
 شهادتشان، در اوّل خلافت، در اوّل خلافت، من  
 زندگی او را می خواهم و او مرگ مرا می خواهد،  
 اصلاً آن موقع این حرفها نبود، چند سال مانده به  
 شهادت امیرالمؤمنین حضرت خبر می دهند که این

قاتل من خواهد بود، حضرت آن موقع می توانست او را بگیرد، بیاندازد زندان همان موقع می توانست او را بگیرد و اعدامش کند دیگر، بگوید این قاتل من است دیگر، خب حرف امیرالمؤمنین هم رد خور ندارد، امام است و عالم به خفیات است و عالم به اسرار است و صد در صد حرف او ردخور ندارد و به اثبات هم رسیده، به اثبات هم رسیده، آدم وقتی که اینها را می بیند متوجه می شود این که مرحوم پدرمان و بزرگان می گفتند تاریخ بخوانید، برای این است که بفهمیم چه باید بکنیم؟ برای این است، قصه نباید بخوانیم، برای این است که بفهمیم امام ما چگونه فکر می کرد؟ بفهمیم که دیدگاه آنها نسبت به مقادیر و مشیت عالم خلقت به چه گونه بوده است و چگونه نسبت به تقدیرات الهی نظر می انداختند، مثل ما بوده نظر آنها؟ مثل نظر ما بوده اگر تا هفتاد پشت بدانیم یک نفر از این نسل می خواهد بیاید که برای ما ضرر داشته باشد همان موقع ترتیبش داده شده!!

می گویند در عراق این حکومت بعث که بود، این نظام حاکم و نظام جائر و فاسد، وقتی که یک نفر از

میان یک فامیل کار خلافی می‌کرد به اعتقاد آنها،  
 یعنی بر خلاف آنها یک اقدامی می‌کرد نه تنها  
 می‌آمدند او را از بین می‌بردند بلکه به طور کل زن او  
 را از بین می‌بردند، بچه‌های او را از بین می‌بردند،  
 قوم و خویش .... اصلاً یک وضعیتی که دیگر کسی  
 نماند که بخواهد یک روزی برای آنها دردسر بشود،  
 اینها حکومت‌های فاسد و حکومت‌های مفسد و جائری  
 بودند که تقدیر و مشیت الهی در زندگی آنها جایی  
 نداشت، که بالاخره ما جزئی از این تقدیر الهی  
 هستیم یا نه، یا جدا هستیم و دیدیم که چه آمد بر سر  
 آنها و بر سر بزرگتر آنها و بر سر همه آنهایی که همه  
 معیارها را در نظر داشتند برای بقای خودشان جز این  
 معیار مهم و اساسی و حیاتی را،

بَاتُوا عَلَى قُلُلِ الْأَجْبِ \*\*\* ال تَحْرُسُهُ \*\*\* م

\*\*\* غُلِبَ الرِّجَالِ فَلَنْ تَنْفَعَهُمُ الْقُلُ \*\*\* لُ

عجیب این اشعار امام هادی علیه‌السلام بند بند  
 بدن انسان را به لرزه می‌اندازد، مگر می‌شود از تقدیر  
 خدا فرار کرد؟ وقتی که این جریان آمریکا و عراق  
 پیش آمد و در همان ابتدا که اینها می‌گفتند که شما از  
 این وسایل و اسلحه‌های مدمر جمع می‌دارید، کشتار

جمعی به اصطلاح و اینها می گفتند نداریم، آنها هی می گفتند دارید، اینها می گفتند بابا پرونده آن دارد بسته می شود، قضایا این نیست، به رفقا می گفتم دیگر کار این تمام است حالا هی جز و ولز و بالا و پایین، ای داریم، ای نداریم، ای بفرستید افراد را بیایند نگاه کنند، بابا بگذار برو دیگر، دیگر پرونده تو بسته شده ملفّ دیگر مختوم شده است، ملفّ شما، پرونده شما ... منتهی او نفهمید آن احمق هی ایستاد، هی سماجت کرد، هی پافشاری کرد تا کار را رسانید به آن جا که آنها آمدند زدند و گرفتند و حمله کردند و چه کردند و بعد هم خب بله و هکذا کان عاقبة الظّالمن نسبت به این جباره که اینها چطور آن آیه دارد که نسوا الله فانساهم انفسهم وقتی که خدا را فراموش می کنند آنها هم دیگر از موقعیت خودشان غافل می شوند مثل گیج آدم، گیجی که نمی فهمد دارد چکار می کند، وقتی که دیدم این صحبتها هست هنوز ابتدای آن بود دیدم به این پرونده این جناب هم پرونده اش بسته شده و کار به این کیفیتها نیست. حتی یک مرتبه من داشتم این اخبار را می شنیدم

راجع به نماینده ایشان در سازمان ملل داشت که التماس می‌کرد که آقا بیاید شما ببینید، ببینید اگر موردی پیدا کردید هر کاری خواستید بکنید، آنها هم به او می‌خندیدند همان‌ها به او می‌خندیدند.

می‌خندیدند آن موقع هم خودش نمی‌فهمید که این بازی است، همان نماینده خبر نداشت، که بابا اینها همه بازی است و باید قضیه تمام شود و این عجیب است **الظالم سیفی أنتقم به و أنتقم منه** حدیث قدسی است ظالم شمشیر من است که به واسطه او انتقام می‌گیرم از کسان دیگر، این که می‌گویند به جان هم می‌اندازیم این است دیگر و از خود او هم انتقام می‌گیرم، از خود او، نوبت خود او هم یک روز خواهد آمد و انتقام خواهم گرفت وقتی که متوجه شد که تمام اینها برای این بوده، و خلاصه بهانه و وسیله است و آمدند و گرفتند و اینها من گوش می‌دادم دیدم که آن خبرنگار از او می‌پرسد چه شد این قضیه این پرونده و این مسائل سلاحها؟ و این یک عبارتی گفت **the play finished** بازی تمام شد بازی تمام شد همه آن بازی بوده پلی فینیش. چیست این قضیه؟ مسئله چیست؟ واقعاً اینها یک

روزی فکر می کردند که به این روز بیافتند؟ نه، وقتی صحبت می کردند از سیمای آنها تکبر، از سیمای آنها قساوت، نخوت، فرعونیت انسان می بیند می بارد، خب اگر تو به این نهایت بازی فکر کنی این طور صحبت نمی کنی، این طور مسئله را مطرح نمی کنی. آن دل تو و قلب تو اجازه نمی دهد به تو که این گونه با مردم برخورد کنی، مواظب باش که آن شمشیر عدل الهی همیشه از نیام بیرون است و هیچ گاه در نیام نمی رود این مسئله هست.

در زمان گذشته خب ما که یادمان می آید چه بر سر این دودمان پهلوی آمد واقعاً، آن ظلم هایی که کردند آن کارهای خلاف و وقتی صحبت می کردند خودشان را حاکم علی الإطلاق اصلاً جلوه می دادند، حکم حکم ما است و در صحبت هایشان، الآن نیست؟ می گفتند دستور دادیم، فرمودیم می گفتند دیگر در صحبتها در این دستورالعملها نوشته ها، رأی نمی دانم اعلیحضرت چه چه همایونی کذای کذای بر این تعلق گرفت، اراده صنیعه نسنیه بی سمیه اینها همه چه شد؟ در یک شب همه چیز به هم پیچید و

این طومار و آن دودمان را محو کرد و نیست کرد و نابود کرد کأن لم یکن شیئا مذکوراً اصلاً انگار نبوده، اصلاً انگار نبود آن چنان به هم پیچید، این اراده پروردگار و این مشیت قاهره ازلی آمد و چنان دودمان اینها را به هم پیچید و فضا را به نحو دیگری تغییر داد و جو را به قسم دیگری برگرداند و اوضاع را به شکل دیگری که اصلاً انسان می گفتند اصلاً یک همچنین سلطنتی بوده کأن لم یکن شیء بالأمس، اصلاً انگار چیزی در دیروز نبوده بالاخری یکی برود دو تا بماند دو تا برود سه تا بماند هیچ تمام شد تمام تمام اینها برای انسان عبرت است همیشه و عجیب این جا است که ما عبرت نمی گیریم، نمی گیریم.

دنیا ما را می گیرد مطالب را ما فریب میدهد اطرافیان ما را اغواء می کند دست بوسان و چاپلوسان راه باز شدن دریچه حقایق را می بندند فکر و ذهن ما را به سمت و سوی تصوّرات و ذهنیات باطل سوق میدهند و بر همان مرام و مقاصدی که دارند به حرکت درمی آورند گیج و گنگ نمی دانیم به چپ برویم به راست برویم چه کنیم؟! این مسئله مسئله است امیرالمؤمنین که حاکم اسلام بود این

مسئله را همیشه در نظر داشت دو روز به او فرصت دادند در این دو روز این کارها را انجام بده تمام شد همین سر سوزنی احساس استقلال و تعلق نسبت به عجیب عجیب کفش پاره را دارد وصله می زند، جنگ می خواهد شروع شود این دارد وصله می زند که خار نرود در پایش، ابن عباس می گوید که یا علی الآن موقع وصله زدن است یک نگاهی به او می کند با زبان بی زبانی، یعنی زبان حال، با زبان حال می گوید تو هنوز امامت را نشناختی، تو هنوز من را نشناختی؟ الآن شما نگاه کنید، می بینند لشگر از آن طرف اینها از این طرف بیا برو فرماندها همه منتظر، امیرالمؤمنین بیاید و دستور حمله بدهد میمنه به کجا برود میسره به کجا برود و تمام اینها و او نشسته دارد وصله می کند که به پایمان تیغ نرود، خب کفش پاره باشد تیغ می رود، سنگ می رود حواسمان پرت می شود دردمان می آید، یک خرده وصله کنیم بینم چکار می کنیم، یکی است، وصله کردن و فرماندهی یکی است.

تا کسی طعم این نفحات قدسیه که بر قلب بنده

مؤمن می‌وزد و شمّه‌ای از نفحات قدس را برای او می‌آورد و مشام را تازه می‌کند نچشیده باشد نمی‌فهمد من چه می‌خواهم بگویم، اصلاً نمی‌فهمد که برای امیرالمؤمنین وصله زدن یک کفش از فرماندهی یک ارتش مهمتر است، نه این که در یک سطح است، مهمتر است، می‌گوید بابا وصله بزنیم پایمان تیغ نرود فرماندهی چیست؟ به پایمان فعلاً جراحت پیدا نکنیم، تو می‌گویی لشکر منتظر است؟ نه، فعلاً بنشینند یک خرده تنقلات بخورند، یک خرده با هم حرف بزنند، یک خرده ....

عین جریانی که برای رفقا نقل کردم ظاهراً در همین کتابهایی که به طبع رسیده، این کتابهایی که چاپ شده یا بعداً از مرحوم آقا چاپ خواهد شد قضیه سید مهدی بحرالعلوم که وقتی آمد آن شخصی که در آنجا برای او قلیانی درست می‌کرد و اینها یکدفعه دیر آمد این تصور کرد که ایشان دیگر این را نمی‌پذیرد و اینها نقل کردم خود رفقا هم خوب مطالعه کنند آن جا من ذکر کردم در همان تعلیقاتی که آوردم، دید نه همه نشستند علمای طراز اول نجف آمدند، همه اهل کوفه آمدند، طلاب آمدند برای

شرکت در نماز جماعت او سبقت می گرفتند و تا ساعتها می نشستند که در صف اوّل نماز او شرکت کنند این طور بوده نماز بحرالعلوم در مسجد کوفه، به این کیفیت بوده، حالا نیم ساعت گذشته از شب، همه آمدند یکدفعه ایشان می گوید این قلیان کو؟ این هر شب برای ما درست می کرد و اینها، می آیند افراد می آیند آقا نشستند علما نشستند خب بلند شوند نمازشان را بخوانند بیخود نشستند، خیلی دلشان برای نماز خلاصه به تپ و تاپ افتاده می ترسند ملائکه خلاصه نتوانند این نماز این حضرات را این قدر سنگین است، این قدر این نمازها سنگین است که نمی توانند بالا ببرند بلند شوند بخوانند خیلی دلشان می خواهد نه می خواهند پشت سر شما بخوانند پشت سر من است پس بنشینند صبر کنند نیم ساعت صبر کردند نیم ساعت دیگر هم بکنند بشود یک ساعت. کار دارند بلند شوند بروند منزلشان این را می گویند مرد، مرد، حُرّ این را می گویند آن کسی که وقتی تشخیص می دهد دیگر اطرافیان و چشمهای اطرافیان او را نمی تواند منفعل

کند آن را نمی تواند منکسر کند هویت خود را از او بگیرد همه نگاه می کنند این هم صاف در روی ایشان نگاه می کند حال شما خوب است آقا مؤید باشید حال شما چه خیلی صبر کردی خیلی نشستید بله آقا یکی از آقایان بود من یک جا بودم یک به اصطلاح درسی داشتیم البته نه در درس چیز درس خاصی بود یکجایی بودیم حوزوی نبود ما یک دفعه بر حسب اتفاق یک بار دیر رفتیم، یک نیم ساعتی دیر رفتیم وقتی داشتیم صحبت می کردیم وقتی شروع کردیم یکی از اینها گفت آقای طهرانی چیزی نمانده بود که آقا ما برویم گفتم الآن هم می توانید تشریف ببرید اا ندارد همین الآن، اصلاً من امروز درس نمی دهم، کتاب را بستم گذاشتم، چه می فرمایید؟ چه شد؟ گفتم الآن هم می توانید بروید.

امیرالمؤمنین کسی بود که اطرافیان نمی توانستند در او تأثیر بگذارند نمی توانستند با نگاهها او را از آن عزم و تصمیمش سست کنند و پایین بیاورند بلکه در یک همچنین مواقعی عزمش اتفاقاً قویتر می شد و شدیدتر می شد و نسبت به آن مطلبی که مورد نظر داشت مصمم تر بود، مصمم تر بود فعلاً دارم پاشنه را

چیز می‌کنم لنگه کفشم را دارم وصله می‌کنم بروید  
حالا فعلاً دیر نمی‌شود لنگه کفشم را چیز کنم بعداً  
اینها مسائلی است که باید آن فردی که متعهد و  
مسئول یک مسائل و یک جریاناتی است اینها را  
بخواند بخواند که در تاریخ ائمه چه مسائل و  
ریزه‌کاریهایی بوده!

آن چه را که ما از امیرالمؤمنین فرا می‌گیریم  
شمشیر کشیدن و سر مرهب و خیبر را فتح کردن  
نیست، جهان گشایی نیست. نادر هم بلد بود این  
کارها را انجام بدهد، رستم دستان هم بهتر از نادر بلد  
بود این کارها را بکند، البته اگر صحت داشته باشد و  
اساطیر و تخیلات نباشد. پهلوانها بودند، افرادی  
بودند، شما خیال می‌کنید امیرالمؤمنین فقط اول  
پهلوان عالم بود، نخیر پهلوانانی بودند از او هم  
بالا تر، آن عمر بن عبدود از امیرالمؤمنین قطعاً قویتر  
بود و قطعاً پهلوان تر بود و قطعاً غلبه می‌کرد حالا آن  
شهامت امیرالمؤمنین و خواست پروردگار به نحوی  
بوده که به این کیفیت باشد، ائمه این طور نبودند که  
حالا چون امام است باید از نظر ظاهر هم از همه

قویتر باشند، نه آقا، امام جوادی که در یازده سالگی به امامت رسید آن از نظر توانایی‌های ظاهری هم در حد افراد بزرگ بود؟ خب این طور که نبود، آن امامت مسئله دیگری است ولایت پروردگار مربوط به عالم روح و به عالم نفس برمی‌گردد، امام زمان در چند سالگی به امامت رسید؟ در پنج سالگی رسید. پنج سالگی یعنی پنج سالگی نه پنجاه سالگی، پنج سالگی یعنی پنج سالگی که آن شخص می‌گوید ما همین طور ایستاده بودیم و داشتیم منتظر بودیم این بدن مبارک امام عسگری علیه‌السلام روی زمین بود و قرار بود که بر او نماز بخوانند در این موقع دیدیم که برادر او جعفر آمد که بر بدن حضرت نماز بخواند همین که می‌خواست بخواند و صفها منعقد شده بود یک مرتبه دیدیم از اندرون یک طفل پنج ساله‌ای که دارای چه اقتدار، چه جبروت، چه سیما و چه تالائو بود آمد و در جای خود همه را منکوب کرد.

وقتی که وارد در صحن شد و در آن حیاط صحن بزرگ وارد حیاط شد همه سکوت و آمد و عموی خود را کنار زد و گفت عموجان کنار برو که من اولی هستم به این که به این بدن نماز بخوانم خب این چه

بود یک طفل پنج ساله بود که در آن موقع به امامت رسیده بود امامت یعنی سیطره بر ملک و ملکوت ما سوی الله این معنا معنای امامت است یعنی بر ماسوی الله حکومت می راند و سلطه می راند و زمام تمام عالم خلقت در نفس وجود امام عصر ارواحنا فداه در سن پنج سالگی بوده این می شود معجزه الهی. واقعاً مسخره نیست ما بیاییم بگوییم اراده پروردگار حتماً باید در نفس باشد که حتماً باید سی سال از او گذشته باشد، خنده دار نیست چقدر ما فرمان پایین است؟ ما همین عمامه بر سرها همین‌هایی که دارند می آیند ایراد می گیرند، همین‌هایی که نمی فهمد امامت و ولایت و ملکوت و ملک و این حرفها و جبروت و این عوالم را نمی دانند چیست و خیال می کنند که امامت هم کشی منی و باسکولی است هر کسی قویتر باشد و جسیم تر باشد و هیکل بالاتر این به اصطلاح قابلیتش برای امامت بیشتر است این امامت امامت باسکولی است به اندازه دو تا ده شاهی زمان احمدشاهی ارزش ندارد. برای امیرالمؤمنین که حاکم اسلام بود خودی و

غیر خودی معنا نداشت همه علی السّوا بفرماید، همه از نعمت حکومت اسلام به نحو عادی و مساوی بهره‌مند بفرماید همه.

آن شخص می‌آید امیرالمؤمنین را که در آن موقع به عنوان حاکم اسلام بود به قاضی می‌کشاند و امیرالمؤمنین می‌آید بدون این که بگوید امیرالمؤمنین در محکمه شرکت می‌کند هان اینها را ما نباید بدانیم یعنی یک نفر از حاکم اسلامی شکایت می‌کند و امیرالمؤمنین نمی‌آید به او بگوید ساکت شو احمق، بیشعور، نفهم، خجالت بکش داری از حاکم اسلام شکایت می‌کنی. داری از حکومت حاکم مگر از من سر می‌زند تو اصلاً شکایت تو خلاف نظام است و امنیت است و تو اصلاً می‌خواهی تشویش کنی تشویش اذهان کنی فلان کنی این حرفها را امیرالمؤمنین اصلاً بلد نبود، بلد نبود ما باید این حرفها را به امیرالمؤمنین یاد بدهیم او اصلاً این حرفها را بلد نیست، صاف شکایت فردا بفرماید بروید خودش هم زودتر بلند می‌شود راه می‌افتد می‌بیند زودتر نشسته آنجا نیامدید رفیق؟ یکخورده دیر شد. بیا برویم نگاه می‌کند یا ابالحسن چه شد چرا به من

می گویی یا ابالحسن چرا به این به اسم صدا می کنی  
چرا به من به کنیه؟ قاضی باید هر دو فرد را در هنگام  
قضاوت در یک ترازو قرار بدهد و با هر عبارتی که  
او را خطاب می کند با همان عبارت دیگری را  
خطاب بکند چرا من که حاکم اسلام هستم اینها  
معجزه امیرالمؤمنین است نه زدن مرهب خیبر را دو  
نیم کردن. آن نیست، این است.

جامعه امروز ما باید به این مسائل باید آشنا بشود  
تا بداند که آن اسلام واقعی و اسلام حقیقی را چه  
افرادی راه می بردند؟ امروز این مسائل به درد ما  
می خورد، امروز که امیرالمؤمنین از یک تغییر تعبیر  
نتوانست بگذرد و برنتافت و بر او خروشید که چرا  
تو داری بین من که حاکم اسلام هستم باشم الآن  
مسئله صورت دیگری پیدا کرده الآن مسئله مسئله  
حاکم اسلام نیست یک شکایت و دعوا بین من و بین  
این شخص است این دارد می گوید این مال من است  
و من هم می گویم این مال من است تمام شد. برای  
چه؟ آن وقت این امیرالمؤمنین را بعد از ۱۴۰۰ سال  
کسی می تواند بیاید بگوید که در میان جامعه بین

خودی و غیر خودی فرق می گذاشت؟ این علی را کسی می تواند بیاید بگوید؟! حتی دشمنانش دشمنان امیرالمؤمنین به چه چیز امیرالمؤمنین اعتراض می کردند به این که چرا حق ما را زیادی نمی دهید. نمی گفتند که چرا حق ما را نمی دهی. طلحه می گفت ما می خواهیم زیادی، خب بیخود می خواهی. زبیر ما زیاده می خواهیم. اشعث زیاده می خواهیم، هر کسی زیاده زیاده زیاده یک نفر تا به حال آمده بگوید که من بینی و بین الله در حکومت علی فلان حق را داشتم و او من را بی نصیب کرد؟ اگر هست بیاید در تاریخ بگوید دیگر خب بیاید بگوید. بارها می شد که به امیرالمؤمنین می گفتند تو که داری می گویی این قاتل من خواهد بود چرا او را از بین نمی ببری؟! حضرت می خندید و می گفت أقتل قاتلی آیا من قاتل خودم را می توانم بکشم، این خنده دار نیست؟ این چقدر حرف حکیمانه ای است آیا کسی که قاتل من است می توانم بکشم اگر بکشم دیگر قاتل من نیست پس قاتل من کسی دیگر هست من یک بیگناهی را کشتم وقتی قرار است قرار است دیگر.

ما به اتفاق چند نفر از دوستان، چند سال پیش

بود سفری به ترکیه داشتیم، هفت یا هشت، ده روزی آن جا بودیم استامبول و قونیه و کتابخانه‌های استامبول و قونیه رفتیم آن جا دنبال کتابهای خطی بودیم، کتابهای خطی دارند، فتوحات و ... خلاصه آن جا نگاه می‌کردیم و واقعاً چه ذخایری در آن جا هست، بله یک روز شاید قریب به هفت یا هشت ده نسخه خطی فتوحات برای ما می‌آوردند در همان کتابخانه سلیمانیه و امثال ذلک، قونیه هم بود. بعد یک روز با کشتی از یک تنگه عبور می‌کردیم، تنگه بُسفر و یکی از دوستان بود خدا حفظش کند مرد بسیار مؤمن، محترم و خیلی مرد وزینی بود و با اطلاع از همین اهل مطبوعات و اینها بود، یک جایی را نشان می‌داد یک جزیره خیلی کوچکی که وسط دریا بود، یک کاخی بود به اصطلاح، برای ما توضیح می‌داد و می‌گفت نقل می‌کنند که جریان این کاخ این است که کهنه و پیشگویان به شخصی گفته بودند که دختر تو توسط سم و مار گزیدگی از دنیا می‌رود و او برای این که محفوظ بماند در وسط این جزیره یک کاخی درست کرده بود، یک جزیره خیلی

کوچکی هم بود که مساحت خیلی کمی داشت، فقط اندازه یک ساختمان فرض کنید که بیشتر نداشت، آمدند آن جا را کردند و تحقیق کردند این طرف و آن طرف و گفتند آقا هیچ ماری این جا نیست گفتند پس جای مناسبی است و خاطرشان جمع شد و آمد در آنجا و دختر خودش را در آنجا اسکان داد و مدت‌ها از آن زمان گذشت تا این که یک وقت یکی از همین طبق‌های میوه که می‌بردند برایش در زیر آن طبق یک ماری نهفته بود در آن جا و خوابیده بود حالا میوه رویش بود و نفهمیده بود از این نظر اتفاق می‌افتاد گاهی یک توبره بوده می‌خواستند در آن چیز بگذارند ماری در آن بوده از این چیزها دیده شده. این هم یک طبقی بوده که بردند آنجا گذاشتند یک مرتبه آمدند میوه را بردارند این مار می‌آید بیرون و همان جا این دختر را نیش می‌زند و از دنیا می‌رود! درست، اگر قرار بر این باشد که این مسئله انجام بشود این انجام خواهد شد و اگر قرار نباشد ....

اگر تیغ عالم بجند ز جای \*\*\* نبرد رگی تا

نخواهد خدای

این را آنها به آن رسیده بودند این بزرگان ما این

اولیاء ما این ائمه ما اینها به این مسائل رسیده بودند و درک کرده بودند مسئله را دریافته بودند حقیقت مسئله را دریافته بودند امیرالمؤمنین می گوید اأقتل قاتلی آخر قاتل خودم را بکشم تازه بلند می شود می رود و در شب نوزدهم او را بیدار می کند این عجیب است بلند شو بلند شو موقع نماز است می دانم چه در زیر خود پنهان کرده ای و می خواهی کاری انجام بدهی که آسمانها به لرزه درآید، زمین به لرزه درآید چه بشود و چه بشود همه اینها را می گوید و او را هم بلند می کند و حرکت می کند و می رود آرام آرام شروع می کند به نماز خواندن و آماده برای اجرای مشیت خدا آماده من شاید بتوانم قسم بخورم بر این که حضرت در همان موقع که داشته نماز نافله می خوانده به تنها چیزی که فکر نمی کرد این است که در رکعت دومش این ضربت بیاید بله یعنی قسم می خورم آن چه را که ما احساس کردیم، فهمیدیم، درک کردیم حالا ما همین طوری دنبال حفظ جان خود هستیم به به به به! همین جوری! همین جوری هستیم حاکم اسلامی که امیرالمؤمنین بود تفاوت

نمی گذاشت چرا؟ چون امیرالمؤمنین حکومت را عاریه می دید نه حکومت را به دیده و نظره استقلالیه، عاریه می دید، می خندید می دید وقتی که این طور هست خودی دیگر یعنی چه؟ غیر خودی یعنی چه؟ این بندگان خدا را به یک نحوه بدهیم و برویم پی کارمان، خودی چیست؟ غیر خودی چیست؟ و همین مسئله بود که تمام درها را به روی احتجاج اینها در مقابل خود، خدا بست، می دانید می خواهم چه بگویم؟ می خواهم بگویم اگر در حکومت امیرالمؤمنین کسی مقابل او می ایستاد واقعاً آدم قسّی بود واقعاً آدم منافقی بود دیگر، واقعاً آدم شرور و دنی و بی بهره ای بود، چرا؟ چون فردی بود که در مقابل حق می ایستاد و هیچ بهانه ای برای این نداشت، هیچ بهانه ای نداشت، چه بهانه ای؟ کسی که هیچ نقطه ضعفی نمی تواند از حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام بگیرد و فقط به خاطر انانیت به خاطر نفسانیات به خاطر شهوات و به خاطر اغراض بیاید بایستد، این ارائه این حکومت تمام درها را به روی او می بندد، حالا اگر امیرالمؤمنین می آمد در آن جا خودی درست می کرد غیر خودی درست می کرد آیا

می توانست امیرالمؤمنین توجه کنید آیا می توانست  
امیرالمؤمنین در روز قیامت جلوی خدا عذر و بهانه  
بیاورد برای این که عده‌ای آمدند و مخالفت کردند و  
مقابله کردند نمی تواند. چرا؟ خودت آمدی دو جور  
درست کردی خب آن مخالفتی که او کرده بر این  
اساس کرده حضرت چکار می توانست بکند؟

ولی الآن در روز قیامت کاملاً سرافراز و سربلند  
می آید و در قبال حساب و کتاب و میزان و عدل الهی  
می ایستد و کاملاً با اطمینان نفس می گوید که این  
افرادی که آمدند در حکومت من در مقابل من  
ایستادند هیچ عذری ندارند به این دلیل و به این دلیل  
من هیچ گونه افتراق و اختلافی بین افراد در زمان  
حکومتم ایجاد نکردم و انجام ندادم و آنها هم هیچ  
دلیلی ندارند هیچ کاری ندارند بگویند. این نکته  
نکته‌ای است که باید به آن توجه کرد این همان  
مطلبی است که مرحوم آقا رضوان الله علیه در سی  
سال پیش به من می فرمودند آیا مخالفت عده بسیاری  
از مخالفین و مقابله عده بسیاری از مقابلین به واسطه  
نحوه عملکرد ما نبوده؟! هان این جا است که دستها

و بدن شروع به لرزیدن باید بکند و بفهمد که هان چیست قضیه لعل این که اگر مسئله به یک نحو دیگری بوده این حرفها هم نبوده، این قضایا نبوده این طرز فکر نبوده این طرز برخورد نبوده آیا ما آن چرا که در رسالت خود به او متعهد بودیم به انجام رساندیم و بعد این گونه نتایج و مسائل به بار آمد یا نه ما قدم اوّل را هم نرفتیم نه، جای صحبت است اینها همه جای بحث دارد و جای تأمل دارد اگر یک نفر بیاید و در روز قیامت بگوید خدایا تو با این عقل و فطرت و وجدان و نفسی که به من دادی من را مؤاخذه می کنی یا با یک عقل و نفس دیگر خدا می گوید نه با همین عقل است می گوید اگر با این عقل و با این فطرت و با این نفس مرا به حساب و کتاب می آوری پس من در اینجا مظلوم واقع شدم نه ظالم، اگر با همین که به من دادی با همین، نه با آن عقل پیغمبرت، نه با آن عقل لقمان نه با آن حکمتی که و آتینا لقمان الحکمة نه با همین با همین دو دو تا چهار تا، با همین ظرفیت و با همین سعه، با همین ادراک با همین ادراک با همین فهم با همین قیاسات با همین تصدیقات و تصوّرات با همین ها از من

تکلیف مگر نمی‌خواستی خدا می‌گوید بله من با  
همین از تو می‌خواستم می‌گوید پس من این جا  
مظلوم هستم ظالم نیستم من این را فهمیدم من این  
را گذاشتم بغل این نتیجه این شد طبق نتیجه عمل  
کردم حالا باید چکار کرد تکلیف چیست؟

اما در روز قیامت وقتی که امیرالمؤمنین را  
می‌آورند چهار سال و شش ماه در میان مردم  
حکومت کردی بیا حساب پس بده می‌گوید حاضر  
می‌آیم حساب پس می‌دهم یک نفر را خدا در  
صحرای محشر بیاورد و بگوید که با این عقلی که به  
من دادی من علی را ظالم یافتم اگر خدا می‌تواند  
بیاورد بیاورد من علی را نسبت به خود ظالم یافتم و  
بر طبق خواست خود و فکر خود و منطق خود و  
برداشت خود با او مقابله کرده‌ام، بفرما کیست  
اسمش چیست؟ این همه افراد در زمان حکومت امیر  
بودند در یمن، در شام در نمی‌دانم حجاز و امثال  
ذلک و عراق بودند یک نفر بیایند بگویند و از  
امیرالمؤمنین شکایت کنند در پیشگاه عدل الهی که  
ما با همین فطرت و با همین منطق و با همین استدلال

ما در این جا خود را مظلوم دیدیم و به خاطر  
ظلمی که به ما شده ما ایستادیم یک دانه که سهل  
است یک نصف آدم هم پیدا نمی شود یک نصف آدم  
هم پیدا نمی شود. چرا این طور بود؟ چون  
امیرالمؤمنین حاکم به حق است حق هم همین است  
حق که خودی و غیر خودی نمی شناسد آن خودی و  
غیر خودی مربوط به مسائل دیگر است مربوط به  
الطاف خفیه است، مربوط به مطالب دیگر است  
امیرالمؤمنین می گوید خدایا ما به او کاری نداریم آن  
را تومی دانی و بندگان ما کاری نداریم آن که ما کار  
داریم العدل بالسّویه الرّفق بالرّعیه آن که ما باید در  
این چهار سال و شش ماه در میان مردم انجام بدهیم  
همین است و این را هم انجام دادیم. البتّه توفیق  
خودت بود. لطف خودت بود و الا ما از سر خود که  
کاری نمی توانیم بکنیم این هم زبان حال  
امیرالمؤمنین است، این آن وقت می شود چه؟

این آن وقت می شود وجود ممثّل پروردگار و  
وجود نازل مقام ذات در مظاهر تدبیر و مشیت و  
سیاست این می شود، همان طوری که او رازق است  
به همه همان طور او قسیم منافع است و مقسّم ارزاق

است به همه، همان طوری که جود او همه جا را گرفته است، همین طور او در بساط عدلش و میزان معدلتش همه افراد علی السّوا هستند هیچ تفاوتی آن جا نمی‌کند این می‌شود چه این می‌شود حکومت حکومت عدل، هیچ تفاوتی در این مسئله ندارد وقت گذشت و ما هم بنا داشتیم در این که بنا داریم که یک ساعت بیشتر صحبت نکنیم بله ولی ما هنوز اندر خم یک کوچه هستیم مطالب دیگری به نظر می‌رسید و در همان آستانه و عتبه و مقدمه این کلام امام سجّاد علیه السّلام هستیم حالا دیر نمی‌شود تا آخر ماه رمضان وقت زیاد داریم انشاءالله که این فقره را تا آخر ماه رمضان تمامش می‌کنیم برای سال بعد نمی‌اندازیم ظاهراً هر سالی مثل این که یکی دو خط موفق نمی‌شویم بر این که منظور این است که چند دقیقه‌ای را دور هم باشیم و خلاصه از مطالبی که هست بگوییم و مسائلی که به نظر می‌رسد که شاید بتوانید آنها را در آن نیک بیاندیشیم و تأمل و تدبّر بهتری بکنیم و ریزه‌کاریهایی را که در این جا باید رعایت کنیم یک وقت امیرالمؤمنین علیه السّلام یک

شخصی را می خواستند تازیانه بزنند به قبر فرمودند  
که بیست ضربه بر او بزن قبر آمد و بیست و یکی زد  
حالا اشتباه کرد حضرت او را بلند کردند و گفتند این  
یکی اضافه زده یکی باید بزنی و یکی زد با یک ضربه  
شلاق باید بخوری این خیلی مسئله است خیلی این  
قضیه قبری که خادم امیرالمؤمنین بود خادم بود  
امیرالمؤمنین در این جا آمد این کار را کرد خودی  
خود را آمد مورد قصاص قرار داد و تعزیر که یکدانه  
اضافه زدی یکی باید در این جا باید قصاص باید پس  
بدهی حواست را می بایستی جمع کنی البته حالا بعید  
است که اشتباهی بوده چون نمی آید به این که شاید  
خود قبر احساس کرده که بیست تا کم است یک  
خرده ما هم اضافه کنیم حالا این بد نیست آدمی است  
که نه بیشتر هم باشد می ارزد نه آدم چیزی بود چون  
اگر اشتباهی بود بعید است که خلاصه حضرت یک  
جریان دیگری پیش می آمد این طور من حدس  
می زنم، حالا علی کل حال در ضبط عمد و اشتباه را  
ذکر نکردند این امیرالمؤمنین در اینجا با این کارش  
چه می خواهد بگوید آیا نباید این شیوه امیرالمؤمنین  
برای ما الآن سرمشق باشد هان نباید باشد

امیرالمؤمنین دو کار در این جا انجام می‌خواهد بدهد، بلکه سه کار. کار اول این که می‌خواهد به خدا بگوید من باید عدالت تو را اجرا کنم تمام شد این اجرای عدالت به بیست ضربه است در این جا باید یک نفر اجرای عدالت بکند یا نه بسیار خب قنبر شما بفرمایید تو بکن اجرای عدالت در این جا باید بشود به قنبر و غیر قنبر من کاری ندارم بعد اضافه می‌شود بعد در این جا یک اجرا و تکلیف دیگری می‌آید دو تکلیف در این جا هست تکلیف اول تعزیری که آن شخص باید متحمل بشود به خاطر کار خلافی که کرده باید تعذیر بشود. خب این حکم است.

حاکم کیست؟ حاکم علی است حاکم می‌آید و این بیست ضربه را بر او انجام می‌دهد این حکم اول، این شخص می‌آید و یک ضربه اضافه در آن جا انجام می‌دهد همین که انجام داد او می‌شود مظلوم، در این جا حکم ثانی می‌آید یک ضربه هم باید به او بزنی دقت کنید ببینید چه می‌خواهم بگویم امیرالمؤمنین می‌گوید من در اینجا حکم را باید انجام کنم بسیار خب حکم اول بیست ضربه مال او و حکم دومی در

این جا هست اگر من نسبت به حکم دوم بخاطر خودی هان خودی و رفیق و محرم سرّ و مسائل دیگر و ملاحظات دیگر دنیوی من دست نگاه دارم پس چرا حکم اول را انجام دادم این چه فرقی بین این و آن است این که مثل آن است آن هم بگوید یا علی عجب فقط حکم مال من بدبخت بود فقط من که آمدم خلاف کردم در این جا عدلت گل کرد عادل شدی باید بیست ضربه بخوری آن که یک ضربه اضافه می کند اشکال ندارد او که مهم نیست او خودی است دیگر، خودی هم بزن عیب ندارد بزند بکشد هر چه بشود بشود نوش جانش فدای سرم فدای سر همه بله اشکال ندارد فقط اجرای عدالت برای من بدبخت بود امیرالمؤمنین چه جوابی دارد به خدا بدهد؟

خدا میگوید یا علی دستت درد نکند پس توهم بله ما هم آمدیم به همه دنیا اعلام کردیم در همه دنیا یک علی داریم آن هم خلیفه رسول خدا است آن هم این جوری درآمد به به تو با معاویه چه فرقی کردی؟ تو با یزید چه فرقی کردی؟ آن هم برمی دارد یزید در حکومتش تعزیر می کند مگر خلفا در حکومتشان

قصاص نمی کردند مگر تعزیر نمی کردند مگر نماز  
جمعه نمی خواندند همین یزید مگر نمی رفت نماز  
جمعه بخواند می رفت می خواند دیگر اما وقتی که  
قصاص خودی که می آمد آن را بیاورید قاضی را  
بیاورید پرونده درست کنید بیچانید بپرانید چکار  
کنید فلان کنید بالا کنید و پایین کنید و نه اشتباهی  
شده و خلاصش کنید برود درست؟! امیرالمؤمنین  
در این جا در محکمه عدل الهی ایستاده است حکم  
اول را تو جاری کردی بیست ضربه تعزیر و قصاص  
حالا هر چه هست برای آن شخص انجام دادی بسیار  
خب در این کارت مصاب در این کارت مصیب  
نسبت به این مسئله مصاب هستی نسبت به این  
قضیه، حکم دوم در این جا هست حکم دوم یک  
ضربه این بر او زیاد زده است آیا او یا باید بگذرد از  
حقش یا باید این که بگوید نه بیست ضربه من  
خوردم یکی هم لطفاً ایشان باید نوش جان بفرمایند  
اضافه زده امیرالمؤمنین می گوید چه حق با تو است  
دومی را انجام بده این می شود حاکم بالعدل پس در  
این جا دو حکم مختلف ما داریم و حکم مترتب این

حکم مترتب بر آن است این یک، دوّم کاری که امیرالمؤمنین می‌کند که به من و به شما بگوید آقا حاکم اسلام این است حاکم اسلام بین خودی و غیر خودی نباید فرق بگذارد خلاف کرد باید یقه او را بگیری تا دیگر کسی نیاید خلاف کند و این به صلاح جامعه باشد که مجری فضولی نکند از طرف خودش، مجری فقط مجری باشد فضول نباید باشد این چه جوری به دست می‌آید؟!

این به اجرای عدل و اجرای حق در حق او به دست می‌آید اگر امیرالمؤمنین بگوید خب حالا اشتباه بوده بابا کجا اشتباه بوده این آمد گفت بگذار یکی دیگر هم بزنم شنیدم هم اصلاً از دهان او حالا من نشنیدم حالا روی گردن قبر بیچاره بیایم این را ما قرار بدهیم. آن که هست ما از خودمان داریم می‌گوییم بابا من خودم از او شنیدم گفت یکی دیگر هم بزنم اگر شده ده تا دیگر هم می‌زدیم باز این ارزشش را داشت این علی بابا حالا بیست تا آمده چیز کرده ولش کن از این مسائل اتفاق می‌افتاده خیلی جاها بله درست؟ بگذار برود می‌گوید خودم حضرت بابا اشتباه کرده حرف زده حرف به حرف

هم نمی‌شود چیز کرد توهم برو بینه بیاور دلیل بیاور  
شاهد بیاور این حرفها بزن برو این چه می‌شود خب  
این فردا می‌آید به جای یکی ده تا به یکی دیگر  
می‌زند رویش باز می‌شود آن هم وقتی ببیند که حالا  
خودی است آن یک لذا همیشه مرحوم آقا  
می‌فرمودند کسانی که در ارتباط بیشتر با من هستند  
بیشتر دقت کنند کسانی که خودشان را به من نزدیکتر  
می‌خواهند بکنند بیشتر باید حواسشان را جمع کنند  
و در میان مردم منزّه و منظم و پاکیزه و با رفتار  
اخلاقی جلوه داشته باشند نمی‌فرمودند؟! تا این که  
نگویند آن کسانی که دور و بر آقا هستند هر کاری  
دلشان می‌خواهد می‌کنند و بعد مورد تأیید آقا قرار  
می‌گیرند این قضاوت را کی باید بکند مردم باید  
بکنند اگر بیایند افرادی در دور و بر انسان و خودشان  
را به انسان نزدیک کنند و از این چتر نزدیکی با انسان  
بخوانند سوء استفاده کنند فردا آن فرد در پیشگاه  
خدا چه جوابی دارد بدهد؟ چه جوابی دارد!؟

لذا اصحاب امیرالمؤمنین کسانی بودند که  
می‌خواستند از همه پایین تر قرار بگیرند می‌خواستند

اینطور باشند البته مسئله در این جا زیاد است سوّم  
که می توانیم برای این مسئله در نظر بگیریم مسئله  
تربیت خود این شخص است بالاخره قنبر باید  
تربیت بشود یا نباید بشود تربیت سر دیس حلوا و  
برنج زعفرانی که نیست این تربیت این جا است  
بخور یکی حواست جمع بشود هان نوش جانت آن  
یک ضربه ای که می زند خیلی خاصیت دارد آن  
خاصیت آن خیلی زیاد است آن ضربه ضربه است که  
قنبر را قنبر می کند نه ضربه زدن آن را هم عمه خاله  
هم بلد است که بزند هنر نکرده قنبر که بیاید فرض  
کنید که بیست ضربه بزند هر کسی می تواند بزند هر  
کسی که دق و دلی دارد می تواند بیاید این جا و شیر  
مثل عمر و اینها که می آمدند موقعی که جنگ احد  
بود سه روز اینها در می رفتند اینها موقعی که یکی را  
می آوردند دست بسته یا رسول الله بده گردنش را  
بزنیم حالا؟! احد کجا بودی حالا حالا یک بچه شش  
ساله هم می تواند گردن این بدبخت را بزند این  
اسیری که دستش را بستیم خیلی هنر کردی اگر  
راست می گویی فردا در جنگ مرهب بلند شو برو  
گردن او را بزن نه این که دست از پا درازتر برگردی

سر جای اولت و بگویی نتوانستیم فلان نکردیم آن خودت و گنده‌تر از خودت و اینها بلد بودند این موقع‌ها عرض وجود کنند عرض اندام کنند امیرالمؤمنین باید قبر را هم تربیت کند یا نباید تربیت کند؟ تربیت قبر چه جوری است؟

این جوری است بخور یکی اضافه زدی آن یک ضربه که قبر می‌خورد عوالمی را دارد با این یک ضربه طی می‌کند می‌رود بالا آن وقت آدم این جا یک چیزهایی می‌فهمد که نکند حالا این دستش آمده یکی اضافه خورده خیلی هم تقصیر خودش نبوده یک چیزهایی این وسطها نمی‌شود گفت باید خلاصه دهان را بست و خیلی افشای مسائل را نکرد افشای اسرار امیر هم می‌گوید تو این جا گرفتی نشستی خلاصه همین طوری داری می‌بافی برای خودت می‌بافی و بله ولی خب بالاخره یک چیزهایی به ذهن می‌رسد یک تخیلاتی یک خیالاتی یک چیزهایی این ضربه‌ای که الآن دارد قبر می‌خورد این دارد او را می‌برد بالا همین طوری دارد سیرش می‌دهد و به او می‌فهماند هان قضایا و مسائل چیست؟ این خادم

علی بودن این با نان و حلوا جور در نمی آید با نان و حلوا جور در نمی آید و همراه با او بودن جور در نمی آید نه چیزهای دیگر می خواهد یک خرده بخور، یک خرده حالت جا بیاید کم کم متوجه بشوی اوضاع چه جور است. علی کل حال امیدورایم که انشاءالله خداوند ما را نسبت به این مسائل بینا کند و فهم ما را باز کند باز کند بزرگان که تأکید داشتند بر مطالعه مسائل و مبانی و این قسمت از حکایات و تاریخ به خاطر این نکات دقیق و نکات ظریف بوده است که رعایت آنها انسان را خیلی جلو می برد و تا بر سر خود انسان نیاید انسان متوجه نمی شود که در فضای بسته ای گرفتار است.

انشاءالله خداوند انسان را نسبت به این مطالب آشنا کند و بهتر کند و از برکات ماه مبارک رمضان که ماهی است که این نفحات را می آورد این جرقه ها را می زند این فهم ها در ماه رمضان باز می شود این مطالب در ماه رمضان انسان می گیرد چون ماه رقت است ماه تلطیف نفس است ماه تجرید نفس است و وقتی که نفس تلطیف و تجرید پیدا کرد آن حقایق توحیدی همان ساذجه خالصه همان طوری که

هست آنها را دریافت می کند.<sup>۱</sup>

اللهم صلی علی محمد و آل محمد

---

<sup>۱</sup> حسینی طهرانی، سید محمد محسن، متن جلسات شرح دعای ابو حمزه ثمالی، ۱ جلد، مکتب وحی - تهران - ایران، چاپ: ۱.